ویژه‌نامه آخر هفته روزنامه جام جم
هفتگ جام جم
پنجشنبه :: ۱۹ فروردین ۱۴۰۰ :: شماره ۵۹۰۸

نوبرشو آوُردیم!

هفتگ در پرونده‌ای افشاگرانه، ته و توی ماجرای میوه‌های نوبرانه را درآورده است

«هفتگ جام جم» چهار صفحه ویژه از روزنامه جام جم است. جایی که قرار است هر آخر هفته دور هم بنشینیم و راجع به موضوعی که در زندگی روزمره درگیر آن هستیم و کم‌تر به آن فکر می‌کنیم، صحبت کنیم. آخر هفته‌ها با «هفتگ جام جم» همراه باشید.

عکس: چاوش همایوندی | جام جم

مرتضی درخشان از بیخ با فرهنگ نوبرانه مخالف است

اشتباه نوبرانه از دیدگاه زبان‌شناسی

۱۴

حامد عسکری می‌گوید: اگر فکر می‌کنید نوبرانه فقط گوجه‌سبز و توت‌فرنگی و این قرتی‌بازی‌ها است کاملا در اشتباهید

نوبرانه‌های سرخال

۱۵

علیرضا رافتی از رسم نانوشته باغدارها می‌گوید

خوردن حلال بردن حرام

۱۴

علی احمدی از هند و علی شاکری از انگلیس برای ما نوشته‌اند

انگلیسی‌ها و هندی‌ها با نوبرانه چه می‌کنند؟

۱۶

سهیل کریمی با قدرت هرچه تمام از نوبرانه‌های شهریار دفاع می‌کند

ما شهریاری‌ها نوبرانه سازیم

سهیل کریمی

مستندساز روزنامه‌نگار و پسرناخلفی که شغل پدر کشاورزش را پیش نگرفت

این‌که گفته می‌شود فلانی نوبرش را آورده مشخصا راجع به ما شهریاری‌هاست. شهریار و شهریاری که حقش به دلیل مجاورت در کنار پایتخت در خیلی از زمینه‌ها پایمال شده (چرا که هر چه کنیم و هر چه پدید می‌آوریم، به نام این تهران وامانده تمام خواهد شد) در زمینه نوبرانه و عرضه نوبر، یکه‌تاز است و صاحب منصب.

البته این بیشتر در کیفیت نوبرانه‌هاست و گر نه در کمیت، باز این محصولات بی‌کیفیت و بنجل غیرشهریاری است که چراغ اول بازار را روشن کرده و گوی سبقت را از محصولات ما می‌رباید.

بگذارید این مبحث را از منظری دیگر ببینیم. دشت شهریار از دیرباز و از هزاران سال پیش، محل تلاقی کاروان‌ها، فرهنگ‌ها، ملیت‌ها و حتی حکومت‌ها بوده است. از ویرانه‌های ۷۰۰۰ ساله قره‌تپه بگیرید تا مهم‌ترین آتشکده فلات میانی ایران در مرتفع‌ترین بلندی این دشت در قله از همه سو پیدای تخت رستم و تپه منسوب به یزدگرد در جوقین و... همه نشان از قدمت این دشت و سرزمین دارد. خاک مرغوب دشت‌مان به دلیل آبرفت بازمانده از رودهای متعددی که از کوه‌های البرز سرچشمه گرفته و تا کویر قم سرازیر می‌شده، ناخواسته ما جماعت شهریاری را کشاورز بار آورده است. اصلا اگر بنا می‌داشتیم حرفه دیگری پیشه کنیم، این همه فرصت و برکت و نعمت، دندان طمع‌مان را تیزتر و برنده‌تر از قبل، به همین سمت و سوی کشاورزی سوق می‌داد. حالا این‌که در این زمین‌ها از همان زمان چه می‌شد کاشت و چه می‌باید برداشت، اتفاقا یکی از موضوعات اصلی است.

شما اگر میوه‌های نقاط گرمسیری و معتدل و مرطوب از موز و نارگیل و فلان گرفته تا پرتقال و نارنگی و دارابی را منها کنید، الباقی میوه‌های این کره خاکی را می‌توانید در باغات ما بیابید. این آخری‌ها شنیدم در بیارک، درخت‌های پسته محصول داده و به یقه هم، عنوان قطب زعفران غرب استان تهران را نسبت داده‌اند. پس می‌بینید این دشت بهشت‌سان، از چه قابلیتی برخوردار است؟ اینها گندگی و ادعا نیست. همه واقعیاتی است که ما شهریاری‌ها از شیرخوارگی به آن خو گرفته‌ایم و با آن فخر فروخته‌ایم.

حالا می‌خواهم زاویه دیدتان را کمی جابه‌جا کرده و منظری دیگر را مدنظر قرار دهید. اگر به اسناد قدیمی در دوره پیش از انقلاب رجوع کنید، مشاهده خواهید کرد آرم و ناموراه شهرداری شهریار، یک خوشه انگور بود پیچیده در تاک و برگ مو. یعنی در آن مقطع، عمده محصولات ما شهریاری‌ها همین انگور بود و فرآورده‌های جانبی آن. مثل غوره، گرد غوره، برگ مو برای دلمه، کشمش، شیره و...! این یکی را که با سه‌نقطه حذفش کردم، بیشتر سفارش یا حتی بهتر است بگویم حکم با تحکم پادشاهان و حاکمان جائری بوده که از هزاران سال پیش تا واپسین روزهای حاکمیت آخرین طاغوت در پیش از انقلاب، سعی داشته‌اند شهریاری‌ها را مجبور کنند با فرآوری انگور و پیوند ملکول‌های هیدروکسیل متصل به کربن، به ترکیب نجسی اتانول برسند. ولی شهریاری‌ها می‌دانستند رسیدن به این ترکیب، برکت را از مال‌شان خواهد برد. پس در کنار ایستادگی در برابر خواست نامشروع و هوس‌رانانه آن شاهان جور، سعی کردند به باغات‌شان تنوع بیشتری بدهند. چراکه یک تاک انگور، نهایت از انتهای خرداد به بار نشسته و تا اواسط مرداد، برداشت آن نیز به پایان می‌رسد و این یعنی یک کشاورزی تک‌محصول‌محورانه! ولی نکته اصلی می‌دانید چیست؟ آن را هم خواهم گفت.

شما اگر همین الآن هم به باغات سمت سقرچین، رنگ‌رز، انجم آباد، حصارساتی و منجیل آباد -که عمده محصولات باغداری‌شان هنوز انگور است- سر بزنید، مشاهده خواهید کرد یک شهریاری ریشه‌دار، همیشه در کنار این همه انگوری که در این دشت پهناور می‌کاشته، حتما از وجود درخت گوجه یا به قول ما شهریاری‌ها آلوچه کسب برکت می‌کرده و این همان نکته اصلی است. حالا می‌خواهم مجدد برگردیم به همان منظر ابتدایی و مبحث نوبرانه. ببینید، هر شهریاری اگر اسفند پر از آشوب و استرس و دلهره را که دار و درخت و زار و زمین در برزخ بین زمستان و بهار و در شرایط کش و قوس بین ننه سرما و عمو نوروز قرار دارد و در این برزخ، درخت‌ها یکی در میان به شکوفه نشسته‌اند را پشت سر بگذارد، در منتهاالیه ۱۲روز جشن و شادی باستانی نوروز، یعنی روز سیزده بدر، بینابین مهمان‌نوازی ویژه شهریاری‌ها در باغ و دشت و دمن شخصی از آشناهایی که معمولا یک سال همدیگر را ندیده بودند و برکت همین روز ۱۳فروردین به وصال می‌رساندشان، تنها چیزی که می‌تواند خوشحالش کند، تست شکوفه‌های حالا دیگر به بار نشسته گوجه و آلوچه است که غده‌های ریز میوه از بین آن قابل مشاهده است و این اولین جرقه از برق شادی در نگاه کشاورز شهریاری است.

گوجه که در علم تاکسونومی، محصول درختی از تیره گلسرخیان محسوب می‌شود، پس از همه‌گیری میوه بوته‌ای بادمجان رومی که دیگر در دهه‌های ابتدایی قرن چهاردهم یعنی دهه‌های ۲۰و ۳۰به بعد به دلیل شباهت میوه خام آن به آلوچه با عنوان گوجه‌فرنگی شناخته می‌شد، با نام گوجه‌سبز معرفی شد و همین نام در همین شهریار ما هم بر عنوان آلوچه چربید و کلا واژه گوجه‌سبز همه گیر شد.

نکته دیگری که باید به موضوعات فوق اضافه شود، این است که تست بود و نبود میوه در شکوفه‌ها در همان ۱۳ بدر، بسیار محدود بوده و تکرار این امر بسان زیر پا گذاشتن پاره‌ای نان یا بر هم زدن تیغه‌های قیچی یا سرپا ادرار کردن پسر بچه‌ها، گناهی نابخشودنی حساب می‌شد و چه بسا هنوز هم می‌شود. ولی آن روزی که غده درون آن شکوفه خوش‌اقبال که از دل حادثه‌های احتمالی اسفند ماه پیروز بیرون آمده، به قد ناخن انگشت شست شهریاری‌ها برسد، این یعنی امکان چشیدن اولین نوبر.

حالا، من کودک دبستانی شهریاری که روزهای پس از نوروز را با بهانه درس خواندن در باغ و کوچه باغ‌های پر از عطر و رایحه اردیبهشت، کتاب زیر بغل، در لای و لوی درخت‌ها می‌لولم و از این شاخه به آن شاخه و از این تنه به آن تنه، تارزان‌وار جهیده و مشتی گوجه‌سبز نورس را در جیب خود گنجانده و در رقابتی اعلام نشده با برادر یا خواهر خود، سعی می‌کنم آن را به پدربزرگ یا مادربزرگ خود برسانم که نخستین نوبرانه سال جدید از درخت باغات‌شان را بچشند، هم افتخار این اولین بودن را کسب می‌کنم، هم با اتفاقات خوبی که بعد از آن افتاده یا احتمال سالی که پر از نعمت و برکت می‌تواند باشد، یک سال خود را به عنوان عزیز دردانه پدر یا مادربزرگ تضمین می‌کنم و این راز همان با برکت و تا مرز مقدس بودن میوه گوجه سبز از منظر ما شهریاری‌هاست.

و این تقدس، در باوری دیگر نیز متبلور است. اصولا شهریاری‌ها آخرین میوه‌ای که از باغات‌شان چیده و به بازار میوه و تره‌بار گسیل می‌دارند، خرمالوست آن‌هم در نیمه اول آبان. از اینجا به بعد با قناعت، توکل، توسل و پس‌انداز آخرین داشته‌ها برای گذراندن روزهای پرخرج و هزینه نوروز، روزگار را سپری می‌کنند تا به اردیبهشت و روزهای آخر سیاهی رسیده و نخستین محصول سال جدید را در قالب گوجه‌سبزهای نوبرانه، راهی بازار کنند. پس می‌بینید این میوه چه سهم به سزایی در کشیدن لبخند بر صورت ناامید شهریاری‌ها دارد؟! اینهاکه تا اینجا گفته شد، بیشتر به باور ما شهریاری‌ها مربوط می‌شد و در کنار این باورها آنچه مهم است، نوع و کیفیت این میوه مقدس است. بیشتر شهرهای ایران، نسبتا از شرایط یکسان اقلیمی تبعیت می‌کنند. حالا در این وضعیت، هر شهر در تأمین مایحتاج خود، تابع محصولاتی است که در نزدیک‌ترین محل به خود تولید شود. همین است که تهرانی‌ها وقتی در بعد از ظهرهای روزهای معتدل بهاری، خمار از وضعیت جوی و در کشاکش غلیان و جوشش خون، چشم و سرشان سنگین می‌شود، تنها یک چیز می‌تواند این چرت هوس‌انگیز را پاره کند و آن هم فریادهای نخراشیده و یکدم بالحن تودماغی میوه‌روش دوره‌گردی است که وانت خود را به آهستگی رانده و اصرار دارد که «بدو بدو نوبر شهریاره گوجه‌سبز...». این فریاد نخراشیده، با آن دم مستمر و لحن تودماغی، در وضعیت دوره‌گردی با پیکان وانت مدل قدیمی، یک چیز را در تبحر تمام می‌پوشاند و آن این‌که اولین نوبرانه‌های گوجه‌سبز شهریار، حداقل ۱۰روز پس از این فریادها قابل برداشت است و اینی که در باربند آن وانت با رنگ سبز نزدیک به مغزپسته‌ای، چشم‌ها را می‌نوازد و به فراخور آن بزاق‌ها را جاری می‌کند، تنها دروغی بزرگ است به وسعت تمام دشت شهریار و با تقلبی به بلندای قله تخت رستم و با کلاهبرداری‌ای به تراکم درختان حصارزیرک. آری، در بلبشوی رقابت نوبرانه‌ها، قورباغه را رنگ می‌کنند و جای قناری قالب می‌کنند و به این‌گونه تقدس این پدیده نادر را برای مشتی تومان زیر پا گذاشته و رب‌النوع پومونا و خدایگان درختان میوه را به خشم می‌آورند. گوجه‌سبز آبدار با هسته ریز و طعم ترش دل‌انگیز شهریار کجا و سگک آلوچه چغربی‌گوشت با هسته‌ای درشت و طعم گس برغان که هر بار به شکلی در گلو گیر می‌کند، کجا؟ و این باخت همیشگی ما شهریاری‌هاست که فقط برای ۱۰روز دیر رسیدن گوجه‌هایمان، با یک اختلاف قیمت یک دهمی، مجبوریم محصول‌مان را بسیار ارزان‌تر از حقش روانه بازار کنیم.

و این تمام ماجرا نیست. تقدس این نماد الهه پومونا و نمایش شجاعت (که در همه ما شهریاری یکسان وجود دارد) در حتی قربانی شدن برای این میوه تک‌تای شهریاری، کار را به شیوه‌ای جلو می‌برد که باز من کودک دبستانی برای آن‌که جرأتم را با همسنی‌های خود به مسابقه بگذارم، حاضر می‌شوم در کمترین زمان ممکن بازیرکانه‌ترین عملکرد و نهایت دیده نشدن و در حالی که جمعی در فاصله ۱۰۰متری به این رقابت چشم دوخته‌اند، از دیوار باغ همسایه داخل بپرم، بهترین و درشت‌ترین گوجه‌ها را انتخاب کنم و بدون آسیب دیدن آن را چیده و در جیب و بعد، از یقه در تمام لباس خود جای بدهم و در مقابل دیده و تعقیب شدن توسط صاحب باغ و با اتهام گوجه‌سبز دزدی، چنان از باغ خارج شده و خود را به خط پایان تعیین شده برسانم که حتی اعضای تجربه‌دیده اوزماکاپا در پویانمایی «دانشگاه هیولاها» هم نتوانند با من رقابت کنند.

و این می‌شود که من شهریاری حتی اگر در سال‌های میانسالی عمر خود برای ساخت مستند جنگی در ایام منتهی به اردیبهشت در دمشق به سر می‌برم، در حالی که در بلوار «مزهو در ضلع شمال شرقی میدان امویین از نرده‌های وزارت دفاع سوریه آویزانم تا گوجه‌سبزهای نورس آن دیار را نوبر کنم، توسط نیروهای نظامی‌شان دستگیر می‌شوم.

و این، فدای همه خوشمزگی، ترشمزگی، آبداری و یگانه نوبرانگی سوگولی میوه‌های دشت بهشت‌سان شهریار، منهای موز و نارگیل و فلان و پرتقال و نارنگی و دارابی. ما شهریاری‌ها همه چیزمان را از برکت این سوگولی بهار داریم.

سهیل کریمی